

ملاک ہامی
حدیث شناسی

محمد علی کوشا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملاک‌های

حدیث‌شناسی

محمدعلی کوشا

مقدمه

باید در همهٔ موضوعات، به ویژه مسائل مربوط به قرآن کریم به طور جدی بحث کرد. هیچ موضوعی بدون بحث، پختگی لازم را پیدا نمی‌کند. بسیاری از نظریات تفسیری قابل نقد و بررسی است اگرچه صاحب آن از بهترین مفسران باشد. باید در این گونه فضاهای مجازی با دیدگاه‌های گوناگون آشنایی پیدا کرد. تدبّر واقعی بدون بحث و چون و چرا حاصل نمی‌شود. از اصطکاک اندیشه‌ها، مطالب مفید و میمونی به دست می‌آید.

با عنایت و یاری از درگاه خدای قادر متعال، سلسله بحث‌هایی دربارهٔ غلو و حدیث‌شناسی بر اساس معیارهای قرآنی با

رویگرد عقلانی با شما عزیزان گرامی در
میان خواهیم نهاد. هدف من، چیزی جز
تحرّی و کشف حقیقت نیست. ما همگی در
پیشگاه خدا، قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و
آله و سلم) و وجدان خویش مسئول هستیم.
باید بدانیم تا معرفت و شناخت صحیح و
درستی از دین و معارف آن نداشته باشیم،
عبادت کننده خوبی هم برای خالق هستی
نخواهیم بود.

بیست و چهار بحث در حدیث‌شناسی

یکم

اساسی‌ترین، زیباترین و هدفمندترین شعار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ «لا اله الا الله» بوده و هست که بخش اول آن سلبی و بخش دوم آن ایجابی است. این جمله زیبا - که «کلمه» نیز بر آن اطلاق شده (کلمة التوحید) - اسمی با مسمی است. در بخش اول این شعار مملو از شعور، هر اله (یعنی هر معبودی / هر بتی / هر خدایی ساختگی) نفی شده است. در بخش دوم، فقط وجود «الله» تبارک و تعالی اثبات شده است. لطفاً لحظه‌ای در این نفی و

اثبات بیندیشید. چرا نخست نفی و آنگاه
اثبات؟!

دوم

بنابراین، اسلام با شعار «لا اله» اذهان آلوده
به شرک و خرافه را خانه‌تکانی کرد، یعنی با
این کار، خرافات و اعتقادات باطل را از
ذهن‌ها زدود. آن‌گاه گفت: «إِلا الله».

علمای علم اخلاق به ویژه عارفان نیز گویند؛
اول «تخلیه» سپس «تحلیه» و آن‌گاه
«تزکیه».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)
سال‌ها با گفتار و رفتار و کردار خویش، با
پندارهای باطل و خلق‌و‌خوهای زشت، مبارزه
کرد. لذا دوران ۱۳ ساله آن حضرت در مکه

بیشتر به زدودن خرافات سپری شد. در عصر ما نیز تا وقتی که اذهان بیشتر مردمان به انواع خرافات و اوهام آلوده است و آنها را به گمان خویش برگرفته از دین می‌دانند، بدون زدودن خرافات، اصلاحات فکری، تحقق پیدا نخواهد کرد.

ولی اکنون کار به جایی رسیده است که باید بگوییم: چه چیزهایی که اصلاً در دین و جزء آن نبوده و نیست اما به عنوان دین تلقی شده‌اند! اینجاست که باید ببینیم پندارهای باطل از چه راهی وارد دین شده‌اند؟

سوم

تعالی و تکامل آدمی در پرتو اعتدال و میانه‌روی است و راه مستقیم و راست، راهی

است که انسان به گونه مستقیم و سراسر است
 آن را در پیش بگیرد و به طرف راست یا
 چپ جاده، منحرف نشود. به همین جهت
 است که قرآن کریم می‌فرماید؛ ﴿وَكَذَلِكَ
 جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ
 الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾ و این چنین شما را
 امتی میانه قرار دادیم تا بر همه مردمان گواه
 و الگو باشید و این پیامبر هم بر شما گواه و
 الگو باشد... ﴿﴾ (بقره، ۱۴۳).

این است انتظار خدای انسان‌ها از امت
 اسلامی.

و به همین جهت است که خدای تعالی اهل
 کتاب را از غلو نهی می‌کند. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا
 تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا
 الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ...﴾ ای اهل
 کتاب در دین خود غلو نکنید و بر خدا جز

حق نگویند، عیسی مسیح پسر مریم، فقط فرستاده خداست (نه پسر خدا که مردم غالی می پنداشتند)... ﴿ (نساء، ۱۷۱). و صریحاً می فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾ قطعاً کافر شدند آن کسانی که گفتند خدا همان عیسی پسر مریم است... ﴿ (مائده، ۷۲).

جهالت و بی شعوری تا این اندازه که عده‌ای به نام دین گفتند: خدا همان عیسی است! و لذا به پرستش عیسی روی آوردند و حتی مریم را نیز مورد پرستش قرار دادند! این کار چنان جا افتاده و شایع بوده که خداوند در روز قیامت گوید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی

که من و مادرم را در برابر خدای یکتا،
خدای خود بگیرید؟!... ﴿ (مائده، ۱۱۶).

معلوم می‌شود که مسأله غلو، تاریخی بس
دراز دارد که قرآن کریم آن را به عنوان یک
انحراف عقیدتی و فکری، سخت سرزنش و
مذمت می‌کند.

چهارم

گروهی از حدیث‌سازان کسانی بوده‌اند که در
دربار حاکمان جور، بیشتر برای تقرب به
سلطان و خشنودی او حدیث می‌ساخته‌اند و
از این راه ارتزاق می‌کرده‌اند! از جمله: وهب
بن وهب معروف به ابوالبختری، وقتی دید
که هارون الرشید عباسی مشغول کبوتربازی
است، فوراً برای تأیید این کار خلیفه، حدیثی

را این گونه جعل کرد: «حدّثنی هشام بن عروه عن ابیه عن عائشة: انّ النبی - صلی الله علیه و سلم - کان یطیر الحَمَامَ!!! هشام بن عروه از پدرش و او از عایشه برای من نقل کرده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - کبوتر پرواز می داده است!!!» این راوی و محدث دین به دنیا فروش، چون می داند ابن زبیر و عایشه مورد علاقهٔ خلیفه اند، نام آنان را در سلسلهٔ روایت می گنجاند تا حدیثش را بهتر بماساند و خلیفه را خوشحال گرداند! (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۸۴).

روزی احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رُصافه کوفه مردی را دیدند که از قول آن دو، این حدیث را برای مردم می خواند: «حدّثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قالا حدّثنا عبدالرزاق عن معمر عن قتاده عن

انس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من قال لا اله الا الله» خلق الله تعالى من كل كلمة منها طيراً منقاره من ذهب و ريشه من مرجان!!!؛ احمد بن حنبل و يحيى بن معين ما را روايت کرده اند از قول عبدالرزاق از قول معمر از قول قتاده از قول انس که رسول خدا - صلى الله عليه و سلم - فرموده است: هر کس بگوید: «لا اله الا الله»، خداوند از هر کلمه اش پرنده ای می آفریند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد!!!»

احمد و معين هردو تعجب کردند! پس از آنکه مرد حدیث ساز مزد حدیثش را از مردم دوستدار حدیث گرفت و حرکت کرد تا این حدیث را در جای دیگر و برای دیگری بخواند و پولی از مردم شیفته حدیث بستاند او را دنبال نمودند. ابن معین گفت: من

یحیی بن معین هشتم و این آقا نیز احمد حنبل. ما هرگز چنین حدیثی را نقل نکرده‌ایم ، چرا چنین دروغی را به ما نسبت می‌دهی؟ حدیث‌ساز بلا فاصله گفت: من شنیده بودم که ابن معین مرد احمقی است ولی تا امروز برایم ثابت نشده بود! تو خیال می‌کنی تنها خودت ابن معینی؟! من تا به حال از ۱۷ ابن معین و ۱۷ ابن حنبل دیگر حدیث نقل کرده‌ام!!! (الاسرار المرفوعه فی الاخبار الموضوعه، ص ۵۴، نوشته نورالدین علی قاری هروی متوفای ۱۰۱۴ هجری قمری).

جالب است که در وجود چنین حدیث‌سازانی حماقت و پررویی برای مطامع دنیوی قابل جمع است! روشن است که

کسانی بوده و هستند که برای مطامع دنیوی خویش، دین را دستاویز خواسته‌های نفسانی قرار داده و می‌دهند. حال آیا نباید در منقولات این‌گونه افراد، با تحقیق و احتیاط دست به قلم شد و در منابر و تریبون‌ها حساب شده و محققانه و محتاطانه سخن گفت؟

پنجم

براساس فرمایشات امامان معصوم (علیهم السلام)، ملاک صحت حدیث، مطابق بودن آن با قرآن کریم و سنت قطعیۀ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَفَّقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمَتَقَدِّمَةِ فَإِنَّ الْمُغْيِرَةَ بَنَ سَعِيدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي

أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبَّنَا تَعَالَى وَ سَنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؛

یعنی هر حدیثی که به ما نسبت می‌دهند نپذیرید، مگر آنکه موافق با قرآن و سنت باشد. یا اینکه شاهی از احادیث صحیح گذشته ما در موافقت با آن حدیث پیدا کنید؛ زیرا مغیره بن سعید - که خدا لعنتش کند - در کتاب‌های اصحاب پدرم (امام محمد باقر علیه السلام) احادیثی را با حيله‌گری وارد کرده که پدرم آن‌ها را نگفته است. بنابراین از خدا بترسید، و حدیثی را که برخلاف سخن خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است نپذیرید؛ زیرا ما چون سخن گوئیم، از قول خدا و از قول پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن

می‌گوییم.» (رجال الکشی، ص ۲۹۸،
 حدیث ۴۰۱، لأبی جعفر محمد بن الحسن
 الطوسی، تحقیق و تصحیح محمدتقی فاضل
 میبدی و سید ابوالفضل موسویان، چاپ
 وزارت ارشاد).

بر اساس این حدیث و دیگر احادیث مشابه
 آن، احادیث و روایات نقل شده باید به قرآن
 عرضه شوند نه اینکه قرآن بر روایات عرضه
 گردد!

ششم

در همین کتاب معتبر «رجال الکشی» (که
 در چاپ‌های قبلی با عنوان «اختیار معرفة
 الرجال» عرضه گردیده و تحریر و تهذیبی
 نوین از همان کتاب به قلم شیخ طوسی و از

منابع معتبر رجالی شیعی است)، از یونس بن عبدالرحمان نقل شده که گوید: «وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر - عليه السلام - ووجدت أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - متوافرين ، فسمعت منهم وأخذت كتبهم ، فعرضتها بعد علي الرضا - عليه السلام - فأنكر منها أحاديث كثيرة أن تكون من أحاديث أبي عبد الله عليه السلام؛ به عراق آدمم و در آنجا گروهی از اصحاب امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - را یافتم و از آنان احادیثی شنیدم و مدت‌ها بعد آن حدیث‌ها را به امام رضا - علیه السلام - نشان دادم، اما آن حضرت، بسیاری از آن‌ها را انکار کرد که از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - باشد!»

آن گاه فرمود: «إن أبا الخطاب كذب علي أبي عبد الله عليه السلام، لعن الله أبا الخطاب، وكذلك أصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا

فی کتب أصحاب أبي عبد الله عليه السلام، فلا تقبلوا
 علينا خلاف القرآن فإننا إن تحدثنا؛ أبو الخطاب و
 همدستانش بر اجدادم امام باقر و امام صادق
 - علیهما السلام - دروغ بسته‌اند، خدا
 لعنتشان کند، این‌گونه تا امروزه احادیث ما
 را دستکاری کرده‌اند!» (رجال الکشی،
 ص ۲۹۸، حدیث ۴۰۱).

شیخ مفید (محمد بن نعمان، متوفای ۴۱۳)
 در نقد «اعتقادات صدوق» صریحاً می‌نویسد:
 آنچه شیخ صدوق در این مورد ذکر کرده
 ثابت نشده و معانی آن متناقض است و علت
 این تناقض آن است که او بنابر ظواهر
 احادیث مختلف عمل کرده و از اهل نظر
 نبوده تا احادیث درست را از باطل آن جدا
 کند! (شرح عقاید الصدوق، ص ۱۵).

بنابراین تازه آن مقدار حدیثی هم که معتبر باشد، نیازمند بررسی همه جانبه است.

باید دید که فلان حدیث، بر فرض صحت صدور آن از امام معصوم (علیه السلام)، بیانگر چه مقصودی است؟ و اصولاً در چه شرایطی، بر اساس چه واقعیتی، و برای چه انگیزه‌ای صادر شده است؟ یعنی باید «مَصَبِّ» حدیث به درستی روشن شود و تمام قرائن و شواهدِ صحتِ دلالت حدیث، به روشنی برای محدث آشکار شود و آن‌گاه نقل حدیث کند.

بنابراین هرکسی نمی‌تواند به طور قطع و یقین بگوید: فلان حدیث در فلان کتاب حتماً سخن امام معصوم (علیه السلام) است تا بر اساس آن عقیده بسازد و تبلیغش کند

و بگوید: دین یعنی همین! و آن گاه آن را به عنوان دین، مستمسکی علیه این و آن قرار دهد!

یا معجونی از حدیث‌های متفرقه را در کتاب‌های تحقیق ناشده گرد آورد و آن‌ها را دستاویزی برای جا انداختن اهداف خاص خود گرداند.

هفتم

از جمله وضّاعان و جعّالان (حدیث‌سازان)؛ مغیره بن سعید، بزيع، سری، ابوالخطّاب (محمد بن مقلّاص)، مَعْمَر، بشار اشعری، حمزه یزیدی و صاید نهدی بودند که به امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) دروغ می‌بستند و از قول آن بزرگواران حدیث

می‌ساختند! و این افشاگری‌ها در جعل حدیث، بیشتر از طرف امام رضا (علیه السلام) اعلام گردیده است. چنان‌که فرموده است: «بُنان بر علی بن حسین - امام زین العابدین - دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشانید و مغیره بن سعید بر ابوجعفر - امام باقر علیه السلام - دروغ می‌بست... و محمد بن بشیر بر ابوالحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - دروغ می‌بست... و ابوالخطّاب بر اباعبدالله صادق - علیه السلام - دروغ می‌بست... و کسی که بر من دروغ می‌بندد محمد بن فُرات است.» (رجال الکَشّی، ص ۵۹۷، احادیث ۱۰۴۷-۱۰۴۸).

امروزه هم بیشتر مستندات وهابی‌های سلفی در فضای مجازی و کتاب‌ها و جزوه‌هایشان

ضدشيعه، همان روايات جعلی يا ضعيف و مردود است. آیا وقت آن فرا نرسیده که اهل فن، این روايات ساختگی را از صحيح آن جدا سازند؟! البته این کار از طرف تمام مذاهب اسلامی باید انجام پذیرد، زیرا در همه کتب حدیث، رواياتِ مردود وجود دارد. چنانکه احمد صبحی منصور و پروفیسور مصطفی ابراهیم زلمی از اهل سنت ششصد حدیث از صحيح بخاری را مردود می‌شمارند. (الكامل للزلمی، ج ۱۱ و ۱۲، مجموعه الابحاث القرآنيه: لاقتل للمرتد، ص ۱۷۳). بنابراین مجموعه احادیث شيعه و سنی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، باید غربال شوند و اگر امروزه کسانی نخواهند چنین کاری کنند قطعاً آیندگان این کار را انجام خواهند داد! و آن روز، دور نیست!

البته کسانی که نانشان در روغن خرافات پخته شده، طبیعی است که با هرگونه اصلاحات حتی در امور فکری و فرهنگی مخالفت کنند!!!

هشتم

برای تشخیص حدیث واقعی از جعلی، ملاک و معیارهایی وجود دارد که در ذیل آمده است.

۱. نخستین و اساسی‌ترین ملاک تشخیص حدیث درست از نادرست، قرآن کریم است که در آیات ۱۸۵ بقره و ۴ آل عمران و آیهٔ اول سورهٔ فرقان، «فرقان» نامیده شده است. یعنی چیزی که حق را از باطل جدا می‌کند. به همین جهت رسول خدا (صلی الله علیه و

آله و سلم) فرموده است: «یا ایها الناس ما جاءکم عنی ما وافق کتابَ الله فَاَنَا قُلْتُ و ما جاءکم یُخالفُ کتابَ الله فَلَمْ أَقُلْهُ؛ ای مردم، هرچه از من به شما رسید که با کتاب خدا موافق بود، من آن را گفته‌ام و هرچه به شما رسید و مخالف کتاب خدا بود، من آن را نگفته‌ام.»
(الکافی، ج ۱، ص ۶۹).

بنابراین هر حدیثی در درجهٔ نخست باید به قرآن عرضه شود. البته این کار هم از هرکسی ساخته نیست و چنین نیست که هر ناآشنای به ادبیات عرب و قرآن مدعی این کار شود! بلکه عرضهٔ حدیث بر قرآن هم، تخصص لازم دارد. آشنایی به اسلوب زبان عرب به ویژه قرآن کریم و آگاه بودن از صرف و نحو، لغت، علم اشتقاق، علوم بلاغی، معانی، بیان، بدیع، محسنات لفظیه، انواع قرائن و از همه مهمتر

آگاهی از علم اصول (مانند دانستن عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، شأن نزول و...) از آن جمله است. بنابراین کسی که بدون تخصص لازم در این زمینه به اظهارنظر پردازد دانسته یا ندانسته کتاب خدا را به سُخره گرفته و در واقع جهل و نادانی خویش را به نمایش گذارده است و اگر در عین عدم تخصص بر ادعای خویش اصرار ورزد، قطعاً یا در جهل مرگب است و یا دست پروردهٔ فرقه‌های خاص همچون گروه فرقان است که همگی ناخوانده ملاً بودند!!! و کارشان به ترور بزرگانی چون آیت‌الله مطهری و حجت‌الاسلام دکتر مفتاح و... کشیده شد.

نهم

دومین ملاک شناخت حدیث پس از عرضه و انطباق آن با قرآن، تطبیق و انطباق آن با «سنت قطعیّه» پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. بنابراین اگر حدیثی در هر کتابی و به وسیله هرکسی نقل شود ولی مفهوم و محتوای آن حدیث بر خلاف سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، آن حدیث پذیرفته نمی‌شود. مراد از «سنت»؛ قول، فعل و تقریر (تأیید و تصدیق ضمنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «کل شی مردودٌ الی الکتاب و السنّه و کل حدیث لایوافق کتاب الله فهو زُخْرَفٌ؛ هر چیزی به کتاب خدا و سنت رسول خدا برگردانده می‌شود و هر

حدیثی که با قرآن سازگار نباشد، باطل و ساختگی است.» (الکافی، ج ۱، ص ۶۹).

به عنوان نمونه، شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۲ روایتی نقل کرده که خطبه نماز جمعه باید پس از نماز خوانده شود! این روایت صددرصد خلاف سنت پیامبر است، زیرا طبق شواهد قطعی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه‌های جمعه را قبل از نماز می‌خوانده است. بنابراین این چنین نیست که هر حدیثی اگرچه در منابع معتبر ذکر شده باشد، لزوماً قابل قبول باشد. می‌دانیم که کتب اربعه (الکافی، التهذیب، الاستبصار و من لایحضره الفقیه) هر چهار تا معتبر هستند ولی معنای اعتبار داشتن آن‌ها این نیست

که تمام روایات آن‌ها قابل قبول باشد، بلکه به این معناست که این منابع چهارگانه مورد توجه و عنایت هستند و باید برای اخذ حدیث به آن‌ها مراجعه کرد، ولی پذیرفتن هر حدیث باید بر اساس ضوابط خاص خودش باشد. اصولاً فلسفه وجودی «علم الحدیث» هم برای همین است که احادیث واقعی از ساختگی شناخته شوند.

و این کار هم برعهده متخصص آن است، نه هر کسی که مشتی روایت را از هر کتابی گرد آورده و قطار کند و آن‌ها را مبنای عقیده پیش ساخته تقلیدی خویش قرار دهد و به رخ این و آن بکشد و چنین وانمود کند که علاوه بر رشته خویش، گویی کارشناس دین هم هست!

در جهل و نادانی چنین افرادی همین بس،
 در کاری که متخصص و صاحب نظر نیستند
 اظهار نظر قطعی کنند! و حتی
 صاحب نظران آن رشته را به سخره گیرند!
 واقعاً ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ
 رَبِّي...﴾!

جای شگفتی است در دنیایی که رشته‌های
 تخصصی علوم و فنون، امروزه حدّ و مرز
 هریک از آنها بر همگان روشن و مبرهن
 است، اما همین که نوبت به دین می‌رسد
 بسیاری چنان با حرارت و جدیت از آن
 سخن می‌گویند، گویی که خود در آن
 متخصص هستند! و عجیب‌تر اینکه گاهی
 نامتخصصانی با سرهم بندی قطاری از
 روایات متفرقه تحقیق نشده به ستیز با

قرآن برمی‌آیند و آن را تحریف شده جلوه
می‌دهند!!!

دهم

سومین ملاک و میزان برای تشخیص حدیث
واقعی از ساختگی، عقل فطری و طبیعی
است. یعنی همان حس تشخیص خدادادی
که انسان به وسیله آن می‌فهمد که عدل
خوب است و ظلم بد، به وسیله آن می‌فهمد
که اجتماع نقیضین محال است، بر اساس
آن درمی‌یابد که عدد دو، نصف چهار است.
در اهمیت و حقانیت عقل همین بس که
اساس و پایه دین با عقل شناخته می‌شود و
اصولاً اثبات وجود خالق برای خلق و داشتن
صفات چون علم و قدرت بی‌نهایت و عدل و

عدالت برای او، و اصل ضرورت نبوت و وجود عالمی به نام قیامت از راه عقل است.

آری، همین حقیقت است که در روایات دینی از آن به عنوان «حجّت باطنی» نام برده شده است. ابن سِکّیت از امام علی النقی الهادی (علیه السلام) پرسید: «فما الحجّه علی الخلق الیوم؛ امروزه حجّت بر خلق چیست؟!» فرمود: «العقل، یُعَرَفُ بِهِ الصّادِقُ علی الله فیصدِّقُهُ والکاذِبُ علی الله فیُکذِّبُهُ؛ عقل است که به وسیله آن هرکس بر خدا راست گوید، شناخته می‌شود و تصدیق خواهد شد، و هرکس بر خدا دروغ بندد نیز شناسایی می‌شود و تکذیب می‌گردد» (الکافی، ج ۱، ص ۲۵). بنابراین، عقل به طور طبیعی اجازه دارد احادیث و روایات و اخبار ضدخود را

تکذیب کند. حال یک نمونه از ده‌ها روایت ضد عقل را که در منابع روایی از جمله در تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۷ ذیل تفسیر سورهٔ نجم آمده، اینجا یادآور می‌شوم: طبق نقل این کتاب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحابش فرمود: صبحگاهان ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و در خانهٔ یک تن از شما سقوط خواهد کرد! هر کس آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصی و خلیفه و امام پس از من است! سپس آن ستاره در خانه علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) فرود آمد!!! دوست نادانی که این حدیث را جعل کرده اگر می‌دانست که یک ستاره چندین برابر کرهٔ زمین حجم و وزن دارد و چنین پدیده‌ای عقلاً غیرممکن است، این‌گونه به نام دین، گزافه‌گویی نمی‌کرد!

شگفتا از این قماش جاهلان که به جای استدلال به دانش و بینش و مدیریت و توانایی علی (علیه السلام) به امر امامت، به دنبال چه اوهام و خیالاتی هستند! به راستی علی (علیه السلام) حق دارد در میان چنین جاهلان دروغ‌پردازی، سر در چاه فرو برد و با تصویر خود در آب، درد دل کند. به قول مرحوم شریعتی: حیف از آن رهبر که در دنیایی پر از نفهمی حکومت می‌کرد!

یازدهم

چهارمین ملاک و میزان و معیار برای تشخیص احادیث واقعی از جعلی، واقعیات ثابت شده علوم تجربی بشری است، نه صرف تئوری و نظریه پردازی. زیرا هرآنچه که سبب علم و آگاهی قطعی شود و به تعبیر

دیگر برای انسان صددرصد مسجل گردد که چنین و چنان است و واقعیت‌های علمی نیز آن را صددرصد به اثبات برساند، چنین چیزی برای آدمی «حجت» است، و قرآن هم آن را حجت دانسته است: ﴿...اَتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (بگو) کتابی پیش از این یا اثری علمی برای من (پیامبر) بیاورید (که مدّعی شما را به اثبات برساند) اگر راست می‌گویید﴾ (احقاف، ۴).

حال اگر روایتی خلاف واقعیت علمی باشد اگرچه با سند صحیح نقل شده باشد ما آن را قبول نمی‌کنیم. چنانکه شیخ طوسی در مصباح‌المتهجد، ص ۲۰۵ حدیثی آورده که: «روز جمعه کوتاه‌ترین روزهاست، زیرا روزهای دیگر، خورشید متوقف می‌گردد تا

ارواح مشرکان در برابر آن شکنجه شوند ولی در روز جمعه خورشید از حرکت باز نمی‌ماند، از این رو، روز جمعه کوتاه‌تر از روزهای دیگر است!!!» روشن است که چنین حدیثی خلاف واقعیت‌های علوم تجربی است، امثال این‌گونه روایات، کم و بیش در کتاب‌های حدیث دیده می‌شود که هرگز برای آگاهان از علوم پذیرفته نیست و گردآورندگان آن‌ها بدون توجه به محتوای آن‌ها چون منسوب به معصوم بوده از روی عشق و ارادتی که به پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) داشته‌اند به گردآوری آن‌ها دست یازیده‌اند و ناخواسته، حدیث و افسانه را در هم آمیخته‌اند. برخی با انگیزه‌های خالصانه، بسیاری از موهومات را به نام حدیث و خبر، همراه با احادیث واقعی در هم

آمیخته‌اند و به فارسی هم ترجمه کرده و در اختیار عموم قرار داده‌اند و به این وسیله، توده‌های مذهبی کم‌سواد از طریق آن‌ها عقیده و اعتقاد ساخته‌اند!

دوازدهم

پنجمین ملاک و میزان برای تشخیص احادیث واقعی از جعلی، تاریخ صحیح و به تعبیر دیگر، مسلمات واقع شده تاریخی است. بنابراین اگر حدیثی بر خلاف مسلمات تاریخی باشد ما هرگز آن را قبول نخواهیم کرد. مثلاً بر اساس حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۸ آورده است، می‌گوید: «روز عرفه پس از تولد علی - علیه السلام - به این نام، نامگذاری شد، زیرا علی - علیه السلام - در آن روز، پیامبر

اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را شناخت!» در حالی که نزد مورخان از مسلمات تاریخی است که عرفه پیش از تولد علی - علیه السلام - هم به همین نام، معروف بوده است و از جمله نام‌های مشهور اماکن در میان مردم جزیره العرب بوده است.

گاهی عشق و علاقه افراطی به چهره‌های معروف و برجسته، مریدان را وا می‌دارد که هرچه دلشان خواست به نام آنان و برای آنان و در انحصار آنان! بر زبان آورند و یا با قلم به تحریر کشند!

فراموش نمی‌کنم در دوران دبیرستان (قبل از انقلاب) معلم جغرافیا سر کلاس به مناسبتی سخن از بگو مگوی شماری از

دبیران در یک نشست ویژه آنان در سنندج به میان آورد و چنین نقل کرد: یکی از دبیران اهل سنت در آن جلسه گفته بود: تعجب از این شیعیان است که نوشته‌اند: علی بن ابی طالب در دوران شیرخوارگی در گاهواره اژدهایی را کشت! یکی از دبیران شیعه متعصب بلافاصله در جوابش گفته بود: خیر، قربان! او اژدها نبوده بلکه مارمولک بوده است!!! آن دبیر هم می‌گوید: بسیار خوب، آخر بچه شیرخوار چرا مارمولک را تعقیب کند و بکشد؟! و آن‌گاه شما اسمش را بگذارید معجزه؟!!

من آن روز سر کلاس به دبیر جغرافیا گفتم: تازه آن دبیر سنتی قصه را ناقص نقل کرده است! در حالی که بچه‌ها به من خیره شده

بودند، دبیر گفت: خوب، شما کاملش را بگو. گفتم: این افسانه در کتاب «تحفة المجالس» است و در آن نوشته شده: «آن ازدها به قدری بزرگ بود که ۴۰۰ نفر، نصف جسد آن و ۴۰۰ نفر دیگر، باقیمانده آن را از کنار گاهواره علی (علیه اسلام) بیرون کشیدند!!!» بچه‌های کلاس همگی به شدت خندیدند. آن روزها من پول جیبم را صرف خریدن کتاب می‌نمودم، علاوه بر آن، فهرست‌نویس کتاب‌های کتابخانه دبیرستان هم بودم و ده‌ها جلد کتاب را خوانده بودم.

اتفاقاً سال‌ها پیش در قم در برخی کتابفروشی‌ها، این کتاب حدیثی پر از دروغ را دیدم، به ناشرش گفتم: دیگر این کتاب را

چاپ و منتشر نکنید که پر از دروغ و افسانه
آن‌هم به نام دین است.

ناشر گفت: اولاً که مردم خوب می‌خرندش!
سود خوبی هم که داره! ثانیاً این کتاب در
مقدمه‌اش نوشته از منابع معتبر مثل
«الکافی» و دیگر کتب مثل «اثبات الهدی»،
«بحار الانوار» و... نقل کرده است.

من پس از توضیحاتی در پایان بحث،
تمسک به این شعر زیبای سعدی نمودم:
صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه/ بشکست
عهد صحبت اهل طریق را/ گفتم میان عالم
و عابد چه فرق بود/ تا اختیار کردی از آن
این فریق را/ گفت آن گلیم خویش برون
می‌برد ز موج/ وین جهد می‌کند که رهاند
غریق را!

سیزدهم

در بیان این بخش، توجه به چند نکته لازم است که در ذیل عنوان شده است.

اولاً تا کسی به درستی، قرآن را نشناسد نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید حدیث را بشناسد؛ چون حدیث فرع بر قرآن است. قرآن‌شناس واقعی کسی است که حقیقت قرآن را - در قالب ۱۱۴ سوره‌ای که نه یک کلمه از آن‌ها کم شده و نه یک کلمه زیاد گردیده است - لفظاً و معنأً به عنوان یک حقیقت ثابت وحی بشناسد.

ثانیاً آن‌کس حدیث را می‌شناسد که اهل تعقل و تفکر باشد، نه اینکه صاحب ذهنی افسانه‌جو و غرق شده در اوهام و اساطیر

باشد! و همچنین کسی حدیث را می‌شناسد که تاریخ دقیق ظهور اسلام را که «سنت» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن شکل گرفت بشناسد و «مفهوم سنت» را کما هو حقّه درک کند. بنابراین، کسی که قرآن را نمی‌شناسند و حتی آن را تحریف شده می‌داند، در واقع خود روی شاخه نشسته و بُن را می‌بُرد! اینجانب در اینجا به عنوان یک شیعهٔ دوازده امامی اهل تحقیق، تدریس و تألیف با بیان رسا و روشن می‌گوییم:

به ذات یکتای خدای سمیعِ علیمِ قدیر سوگند که این قرآنی که اکنون در میان ما است از حمد تا سورهٔ ناس بدون یک کلمه کم و زیاد، همان است که بر حضرت محمد

(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده است. و تمام روایات و اخبار ضبط شده مبنی بر تحریف، اغلب آنها جعلی و ساختگی و برخی نیز بر فرض صحت صدور از امامان (علیهم السلام)، دچار برداشت نادرست و کج فهمی از ناحیه دیگران شده است. و برخی نیز روایت تحریف قرآن را با سند صحیح جعل کرده اند! مثلاً در کتاب الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴ (چاپ دارالکتب الإسلامیه) روایتی با سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که طبق آن، قرآن کریم ۱۷ هزار آیه بوده است!!!

«علي بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام: ان القرآن الذي جاء به جبرئيل الي محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - سبعة عشر - ألف آية!!!» علي بن حکم از هشام بن سالم از

امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که:
 همانا آن قرآنی که جبرئیل بر محمد فرود
 آورده ۱۷ هزار آیه است!!!»

روشن است کسانی که دنبال تحریف قرآن
 بوده‌اند، این روایت را از زبان انسان‌های ثقه
 و درستکار و راستگو جعل کرده‌اند! طبق این
 حدیث دروغ، حدود دوسوم قرآن حذف و
 تحریف شده است!

و برخی هم خوش‌بینانه و شاید ساده‌دلانه به
 توجیه این‌گونه احادیث ساختگی پرداخته‌اند
 که انصافاً کاری دور از تدبّر و اندیشه است.

چهاردهم

آثار جعل حدیث را باید یک تراژدی
 وحشتناک در دین قلمداد کرد. از آنجا که

گرایش به سمت دین - چه قبول کنیم و چه قبول نکنیم - یکی از تمایلات درونی انسان است، به ناچار این جذب و انجذاب درونی سر از گونه‌های معناگرایی و معنویت‌جویی درمی‌آورد. حال اگر بستر این معنویت‌گرایی صحیح و سالم و عقلانی باشد، مجموعه انرژی معنویت‌طلب وجود آدمی راه روشن‌درستی و راستی و تحلیل منطقی عقلانی را می‌پوید و اگر این حس معنویت‌گرایی در بستر موهومات و خیالات قرار گیرد، لحظه به لحظه انرژی معنویت‌جویی او راه غیرمنطقی را در پیش می‌گیرد تا اینکه به جایی می‌رسد که تمام یا بیشتر دانسته‌های دینی خود را با عینک تیره و تار موهومات و خرافات ارزیابی می‌کند.

خرافه‌پذیری امری مادرزاد نیست، بلکه متأثر از دریافت‌های محیط خانه، محل کار یا مجتمعات کوچک و بزرگ اجتماعی است. در این زمینه رسانه‌های گروهی مانند صداوسیما، مجلات، روزنامه‌ها، خبرنامه‌ها و محافل مذهبی می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. اگر از بیان و بنان دین‌شناسان واقعی در این‌گونه مراکز استفاده بجا و درست و حساب‌شده شود، طبعاً بر فهم و دانش صحیح مردمان افزوده می‌شود، ولی اگر کارناشناسان و متملقان عاری از دانش و بینش جایگزین کارشناسان و متخصصان آگاهی‌بخش شوند، و چرب‌زبانی و چاپلوسی / چابلوسی و ریاکاری بر جای حق‌گویی و بیان حقیقت تکیه زند، روشن است که اعتلای فرهنگی به ابتدال

فرهنگی می‌انجامد و دانایان در انزوا و نادانان
یک‌تاز عرصهٔ اجتماعی می‌شوند!

آن‌گاه است که جامعه، شاهد وارونگی تمام
ارزش‌ها می‌شود! وارونگی در عقیده، وارونگی
در اخلاق و وارونگی در عمل!!!

پانزدهم

متأسفانه فضای خرافات و روایات ساختگی،
چهرهٔ پاک و مصمم پیامبر (صلی الله علیه و
آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) را در
هاله‌های غیرواقعی بلکه اساطیری و
افسانه‌ای محصور ساخته و آن‌گونه که باید و
شاید شناسایی نشده‌اند.

بسیاری به جای آنکه آنان را در زمین
بجویند و پیروی نمایند و الگوی تمام‌عیار

خویش قرار دهند، آن بزرگواران را بر بام
 آسمان‌ها و در فضای مافوق مکان و زمان
 می‌نشانند و در واقع در فضای آسمان خیال
 و اوهام خویش محصورشان می‌سازند! و
 بی‌آنکه به فلسفه وجودی آنان - که راهبران
 واقعی زمینی مردم هستند - بیندیشند، به
 تقدیس پرستش‌گونه آنان می‌پردازند!

بد نیست که در این مقام، به نمونه‌ای از امام
 شناسیِ غالبانِ تحریف‌گر اشاره‌ای کنم: در
 سفری که از شهری می‌گذشتم توقیفی نمودم
 و برای اقامه نماز عصر به مسجدی که در
 مرکز شهر بود وارد شدم. پس از نماز، جلسه
 سخنرانی برگزار شد و واعظی به منبر رفت و
 به موعظه پرداخت و وارد مقوله فضاء اهل
 بیت (علیهم السلام) گردید، از جمله گفت:

۳۰ هزار سال قبل از خلقت آدم ابوالبشر،
 روزی دیوی که موهایش چون سیخ کباب! و
 شاخ‌هایش چون درخت چنار! و دندان‌هایش
 چون بیل بزرگ! و چنگال‌هایش چون خنجر
 برآن بود! از دل صحرا می‌گذشت. ناگهان
 دید طفلی چون قرص قمر و چهره‌ی خورشید،
 روی زمین نشسته است! آن دیو از شدت
 گرسنگی به او حمله‌ور شد و خواست او را
 ببلعد! ناگهان آن طفل بر او جهید و با تمام
 توان، سیلی محکمی بر بناگوشش زد که آن
 هیولا نقش بر زمین شد! (تکبیر حصار با
 همه متعلقاتش!!!) آن‌گاه دو دست دیو را با
 لیف خرما بست و رهایش ساخت!

تا بعد از گذشت ۳۰ هزار سال، آدم (علیه
 السلام) آفریده شد و همه‌ی پیامبران نیز هر

یک در زمان خویش آمدند و خاتم آنان
محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)
ظهور کرد. روزی که آن حضرت در مسجد
الحرام بود اتفاقاً آن دیو بر او وارد شد و
ماجرای خود را بیان کرد و تقاضای باز
کردن دستش را نمود! پیامبر (صلی الله علیه
و آله و سلم) فرمود: ای ابوبکر دستش را باز
کن! (اینجاست که هدف اصلی جاعل روایت
روشن تر می شود!) ابوبکر خنجر کشید تا آن
لیف خرما را ببرد اما نتوانست! و عرق شرم
بر پیشانی اش نشست!!! فرمود: عمر تو این
کار را انجام ده! او نیز مثل اولی!!! فرمود:
عثمان تو این را انجام ده! بیچاره او هم مثل
آن دو!!!

در این هنگام سلمان فارسی در حالی که
 علی بن ابی طالب (علیه السلام) که طفلی دو
 ساله بود و در آغوشش بود!!! وارد مسجد
 الحرام شد!

ناگهان آن دیو فریاد زد یا رسول الله، آن کس
 که دست مرا ۳۰ هزار سال پیش از خلقت
 آدم بسته، همین طفل بود!!!

فرمود: یا علی دستش را باز کن! او هم فقط
 با یک اشاره به قدرت ولایت! دستش را باز
 کرد! در اینجا بود که مستمعین آن واعظ به
 نُچُنچ و بَهَبَه و چَه چَه افتادند و واعظ را
 درست حسابی ستودند!!! یک نفر یواشکی
 بیخ گوش من گفت: حاج آقا! این قصه در
 کشکول کدام درویشه؟! گفتم: در کتاب

حدیثی عامیانهٔ پر از دروغ «تحفة
المجالس»!!!

این گوشه‌ای از دستاورد غالیان و تأثیر
متقابل عامیان در عالمان است.

شانزدهم

اگر تبلیغات دینی رنگ و بوی خرافی پیدا
کند، بزرگ‌ترین ضربه به دین وارد می‌شود و
آموزه‌های دینی را تخریرساز و خالی از
محتوا می‌گرداند، بلکه آن را ملعبه و
مضحکۀ دست این و آن - به ویژه اهل
اندیشه - می‌سازد. البته خرافاتی که جلوۀ
دینی پیدا می‌کند، ممکن است در کوتاه
مدت، به‌به و چه‌چه عوام ساده‌دلِ دور از
تعقل را برانگیزاند، ولی در دراز مدت تبدیل

به خوره‌ای جانکاه برای جوانان صاحب اندیشه‌های ناب و سالم می‌شود به طوری که همچون موریانه، تار و پود پیکرهٔ ایمان و اعتقادات آنان را از هم می‌گسلاند؛ آن‌گاه است که دین در نگاه اهل تعقل به عنصری تخریری تبدیل می‌شود!

آثار جعل حدیث را باید یک تراژدی وحشتناک در دین قلمداد کرد. ما چه قبول کنیم و چه قبول نکنیم، یکی از تمایلات درونی انسان، معنویت‌گرایی و معنویت‌جویی و معنویت‌پذیری است. و این جذب و انجذاب درونی به دنبال گمشده‌های معنوی خویش است. چه بسا کسانی که برای رفع نیاز این حس درونی به سوی افراد به ظاهر عالم معنوی ولی تهی از تعقل جذب شوند! و

در نتیجه انس و الفت با آنان، به قول مرحوم دکتر شریعتیِ اینه - جن زده - شوند و بدون چون و چرا هر پندار نادرست و غیرمعقولی را از آنان بپذیرند! اینجاست که سطح علم و اندیشهٔ اجتماعی مردم هر اندازه پایین تر باشد، نان آن دسته از عالم‌نمایان در روغن بیشتری خواهد بود! و باز به همان نسبت اگر سطح علم و اندیشهٔ توده‌های مردم بالاتر باشد گرایش توده‌ها به سوی عالم‌نمایان کمتر خواهد بود. به هر حال باید به هر صورتی که ممکن است سطح آگاهی دینی مردم را به صورت معقول و منطقی بالا برد. و در این باره سردمداران مجالس مذهبی بسیار بسیار مسئول هستند که توده‌ها را پای سخن هر دستاربندی نشانند!

هفدهم

آیا با بودن «قرآن کریم»، واقعاً به «حدیث» هم نیازی داریم؟! مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ آیا برای آنان کافی نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنان خوانده می‌شود؟! همانا در این (قرآن) رحمت و یاد و پندی است برای مردمی که ایمان دارند ﴿﴾ (عنکبوت، ۵۱). طبق این آیه، قرآن برای هدایت بشر کافی است. اما باید توجه داشت که راز کافی بودن قرآن چیست؟ نکته بسیار مهم در اینجا همانا «جامعیت قرآن» است. و یکی از ابعاد «جامعیت قرآن» این است که بیان جزئیات خود را به بیان و توضیح پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ارجاع داده است. بنابراین رجوع به «سنت پیامبر» که یکی از ابعاد آن، همان «حدیث» است، در خود قرآن پیش‌بینی شده است و آیات زیر به وضوح بیانگر چنین واقعیتی است:

۱. ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ و آنچه پیامبر به شما داد آن را بگیرید (و به کار بندید) و از آنچه شما را از آن نهی کرد، باز ایستید... ﴿ (حشر، ۷).

۲. ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ ... و این پندنامه (قرآن) را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردمان بیان داری چیزی را که به سوی آنان نازل شده است، و باشد که بیندیشند ﴿ (نحل، ۴۴).

۳. ﴿...وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾... به مردمان کتاب و حکمت تعلیم می‌دهد...﴾ (بقره، ۱۲۹؛ آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲).

این سه آیه، دلیلی روشن بر حجیتِ «سنت» (قول، فعل و تقریر) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند؛ زیرا دو نوع وحی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است:

۱. وحی قرآنی (که همان مجموعه آیات در ۱۱۴ سوره است) است.

۲. وحی غیر قرآنی (که همان علوم و معرفت و معارفی است که خدا به پیامبر «أمّی» یعنی درس‌ناخوانده و کتاب‌نندیده، داده است که به وسیله آن، جزئیات دین را که کلیاتش در قرآن آمده است، بیان می‌دارد) است.

مثلاً قرآن به طور کلی فرموده است: «اقیموا الصلاة»، «آتوا الزکاة»، «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» که یعنی نماز برپا دارید، زکات بدهید و در ماه رمضان روزه بگیرید. و بسیاری از موضوعات دیگر که تنها کلیات آنها در قرآن آمده ولی بیان جزئیات آنها - طبق دستور خود قرآن - به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار شده است. و بیان و تشریح و توضیح پیامبر هم یا به «قول» اوست که «حدیث» نامیده می‌شود، و یا به «فعل» اوست که «سیره نبوی» را شامل می‌شود، و یا به «تقریر» یعنی «تصدیق ضمنی» اوست. بنابراین، توجه به «حدیث» به معنی واقعی آن بر اساس دستور خود قرآن کریم است و این کار نه تنها معارض با قرآن کریم نیست بلکه

به دستور خود قرآن و در طول کلام مجید الهی به حساب می‌آید، و این همان مصداق و مفهوم «ويعلمهم الكتاب والحكمة» است که در قالب حدیث نمایان می‌شود.

هجدهم

همان‌گونه که یادآور شدم، «حجّیت حدیث» ریشه قرآنی دارد. و در اهمیت آن، همین بس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «نصر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها وحفظها...؛ خدا شاد و خرم گرداند بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را درست فراگیرد و ضبط نماید...» (الکافی، کتاب الحجّة، باب ۱۰۳، حدیث ۱).

در میان مجموعه‌های حدیثی شیعه، چهار کتاب از اعتبار خاصی برخوردارند:

۱. «الکافی»، تألیف محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ ق)

۲. «من لایحضره الفقیه»، تألیف محمد بن علی بن بابویه (متوفای ۳۸۱ ق)

۳. «تهذیب الاحکام»، تألیف محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰ ق)

۴. «الاستبصار»، تألیف محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰ ق)

به این چهار کتاب، اصطلاحاً «کُتُب اربعه» می‌گویند.

اما پس از آن‌ها، مجموعه‌های حدیثی دیگری در شیعه بر اساس همان چهار کتاب،

با اضافاتی، تدوین و گردآوری شده است که عبارتند از:

۱. «وسائل الشیعه»، تألیف محمد بن حسن حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴ ق)

۲. «وافی»، تألیف ملا محمد محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱)

۳. «بحار الانوار»، تألیف علامه محمدباقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ ق)

اما کتاب «الکافی» شیخ کلینی اهمیت و شهرت بیشتری دارد. مرحوم کلینی، این اثر را در طول ۲۰ سال به تدریج جمع‌آوری نموده است.

الکافی به طور کلی سه بخش است:

الف. الاصول من الكافي (شامل ۸ كتاب؛
العقل و الجهل، كتاب العلم، كتاب التوحيد،
كتاب الحجة، كتاب الإيمان و الكفر، كتاب
الدعا، كتاب القرآن و كتاب العشرة است)

ب. الفروع من الكافي (شامل ۲۷ كتاب در
أبواب فقهی از كتاب الطهارة تا كتاب النذور و
الكفارات است)

ج. الروضة من الكافي (يعنى گلستان كافي
كه بیشتر شامل احاديث متفرقة تاريخی و
اخلاقی است)

مجموعه كل احاديث الكافي ۱۶۱۹۹ حديث
است.

لازم به توضیح است، کلاً تعبیر «حدیث» در
شیعه، منحصر به سخنان رسول اکرم (صلی

الله علیه و آله و سلم) نمی‌شود، بلکه شامل سخنان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و دوازده امام (علیهم السلام) نیز می‌شود. چون شیعه، آن بزرگواران را ناقل و بیانگر واقعی «سنت پیامبر اکرم» - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌داند.

نوزدهم

سخنی در باره کتاب «الکافی» و مؤلفش: شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی در اوایل نیمه دوم قرن سوم هجری قمری در روستای «کَلین» ری چشم به جهان گشود. پس از تحصیلات مقدماتی، به بغداد رفت و پس از تحصیلات عالیّه در سال ۳۲۷ قمری در بغداد به نقل حدیث پرداخت. او در زمان حاکمیت «مقتدر

عباسی» به ریاست فقیهان آن روز شیعی نائل آمده است.

دانشمندان متخصص در «علم الرجال و الحدیث» که از علمای بزرگ شیعه کسانی مانند «نجاشی»، «شیخ طوسی»، «شیخ صدوق»، «علامه حلی»، «سید بن طاووس»، «ابن شهر آشوب»، «مجلسی اول و دوم»، «قاضی نورالله شوشتری»، «ملاخلیل قزوینی»، «میرزا عبدالله افندی»، «محدث قمی» و از علمای بزرگ اهل سنت نیز کسانی چون «ابن حجر عسقلانی»، «ابن عساکر»، «ذهبی»، «فیروزآبادی» و... او را به وثاقت و بزرگی ستوده‌اند.

در واقع وثاقت و راستی و درستی مرحوم کلینی مورد اتفاق تمام علمای علم الحدیث

است و از همین روی لقب «ثقة الاسلام» را به او داده‌اند.

(تذکر: آن روز، دادن چنین لقبی مثل زمان کنونی ما از سر تعارف و سهل‌انگاری و بی‌مسئایبی نبوده است، و به آسانی القابی چون: مهندس، دکتر، پروفیسور، ماموستا، مولوی، حجت‌الاسلام، حجت‌الاسلام والمسلمین، آیت‌الله، آیت‌الله العظمی، علامه و... را به هر درس خوانده‌ای عطا نمی‌کرده‌اند! و اگر هم بوده به صورت رسمی هرگز به وسعت و گشایش زمان ما نبوده است! بلکه کاملاً اعطای القاب علمی از روی حساب و کتاب درست و دقیقی بوده است. به تعبیر دیگر این مرزشکنی‌های زمان ما در آن عصر وجود نداشته است.

لذا لقب «ثقة الاسلام» را فقط به کلینی، لقب «حجت الاسلام» را تنها به ابو حامد غزالی، لقب «آیت الله» را فقط به علامه حلی و لقب «شیخ الاسلام» را به تقی الدین احمد بن تیمیه حرانی، محمد باقر مجلسی و بهاء الدین عاملی داده‌اند.

اما پس از دوران قاجاریه اعطای القاب‌های سیاسی و سپس در زمان مشروطه و به ویژه در عصر پهلوی اول اعطای انواع القاب به اشخاص اهل علم به گونه غیر متعارف رواج پیدا کرد! و می‌بینیم که در زمان ما دست‌کم، در مورد بسیاری افراد، این القاب، غیرمسمّا می‌نماید! تا جایی که برخی از دستاربندان به کمتر از این گونه القاب بسنده نمی‌کنند و حتی گاهی برای خویش،

ترکیبی از آن‌ها را قائل هستند و جز آن را
 برای خود از جانب دیگری نوعی وهن و
 بی‌احترامی می‌دانند! خوب، به هر حال این
 هم یک عرف جدیدی است!!! ببخشید که
 مطلب داخل پرانتز ما آماسید!!!)

خوب حالا ببینیم آیا هر آنچه را که مرحوم
 کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده
 است، بدون چون و چرا پذیرفتنی است؟!

بیستم

مرحوم شیخ کلینی علاوه بر «الکافی»،
 دارای آثار دیگری نیز است که در طول زمان
 مفقود گشته و تنها نامی از آن‌ها برجای
 مانده است، از جمله:

۱. کتاب الرد علی القرامطه

۲. کتاب الرجال

۳. کتاب الرسائل

۴. کتاب ما قبل فی الائمة من الشعر

از جمله مشایخ (اساتید) کلینی، احمد بن محمد بن سعید همدانی معروف به ابن عقده، علی بن ابراهیم قمی و محمد بن حسن صفار (صاحب کتاب بصائر الدرجات) هستند که بیشتر روایات کتاب الحجة «الکافی» از همین بصائر الدرجات است که بر اساس نظر اهل فن، بیشتر روایات آن ضعیف است.

کلینی در مقدمه الکافی گوید کتاب الکافی را به درخواست یکی از دوستان خویش در میان آثار برجای مانده روایی از امامان

معصوم (علیهم السلام) جمع‌آوری کرده است. «فاعلم یا اخی- ارشدک الله - انه لایسع أحدًا تمییز شیء مما اختلف الروایة فیہ عن العلماء علیهم السلام برأیه إلا علی ما أطلقه العالم بقوله علیه السلام: اعرضوها علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله - عزوجل - فخذوه و ما خالف کتاب الله فَرَدُّوه ... ونحن لانعرف من جمیع ذلك إلاّ اقله...؛ بدان ای برادر! - خدایت راه بنماید - کسی را نسزد که چیزی از روایات امامان که گوناگون و مورد اختلاف است به رأی خویش تشخیص دهد و نقل کند مگر بر اساس همان معیارهایی که خود آن بزرگواران بیان داشته‌اند که از جمله آن‌ها مطابقت با قرآن کریم است، و آنچه را که خلاف قرآن باشد باید از آن اعراض جست، و البته ما از همه روایاتی که باید بر اساس چنین معیاری باشد، جز اندکی را نمی‌دانیم، و راه احتیاط

این است که علم همه آنها را به خود
امامان واگذار کنیم!»

بنابراین، بر اساس گفته خود مرحوم کلینی،
ما وظیفه‌مندیم که هر حدیث و خبری را
طبق فرمایش امامان (علیهم السلام)، بر
قرآن کریم عرضه بداریم.

در ضمن باید به این نکته توجه داشته
باشیم که شیعه - برخلاف اهل سنت - نام
هیچ یک از کتاب‌های روایی خود را
«صحیح» نگذاشته است! و هرگز هیچ
محدث شیعی ادعا نکرده است که تمام
روایات منقول در مجامع حدیثی‌اش بدون
استثناء صحیح باشد. در حالی که می‌بینیم
برخی از مجامع روایی اهل سنت، نام و
عنوان «صحیح» بر مجموعه روایات خویش

نهاده‌اند! مثل «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم». حتی با چهار کتاب حدیثی دیگر خود یعنی «سنن ترمذی»، «سنن ابی داود»، «سنن نسایی» و «سنن ابن ماجه» جمعاً از آن‌ها با عنوان «صحاح سته» - هرچند از روی تسامح - یاد می‌کنند!

که البته اخیراً شماری از محققان ارجمند روشنگر اهل سنت مانند: دکتر صبحی منصور، دکتر حسن فرحان المالکی، دکتر مصطفی زلمی (از استوانه‌های بزرگ علمی کورد عراقی)، دکتر جابر العلوانی و دکتر حامد ابوزید و... شمار قابل توجهی از روایات حتی روایات بخاری و مسلم را مردود می‌شمارند.

و خوشبختانه امروزه محققانی آگاه و دلسوز در الازهر مصر و دیگر مراکز علمی اهل سنت با نگاهی اصلاح طلبانه و تقریبی به متون روایی می‌نگرند که خود جرقهٔ امیدی به سوی «وحدت» و «تقریب بین المذاهب الإسلامية» به مفهوم صحیح آن به شمار می‌آید.

بیست و یکم

در این قسمت، لازم است اشاره‌ای به مقام مرحوم کلینی در نزد عالمان بزرگ اهل سنت شود. عالمان بزرگی که از وی سخن به میان آورده‌اند هر یک به نوعی، مقام و موقعیت علمی او را ستوده و وی را به عظمت یاد نموده‌اند، از جمله:

ابن اثیر جزری در کتاب مشهور «جامع الاصول»، می‌نویسد: «ابوجعفر محمد بن یعقوب رازی از پیشوایان مذهب اهل بیت، دانشمندی بزرگ و فاضلی نامدار است». وی سپس در حرف «ن» از کتاب «نبوت»، او را تجدید کننده مذهب شیعه، در سده سوم هجری دانسته است. وی روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می‌کند که فرموده است: «خداوند متعال در رأس هر قرنی، شخصی را برمی‌انگیزد که دین او را زنده و نامدار بدارد». آن‌گاه به گفت‌وگو درباره این حدیث پرداخته و می‌گوید: «از مجددان و احیاء کنندگان مذهب شیعه، در آغاز سده اول هجری، محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) و در ابتدای سده دوم، علی بن موسی الرضا

(امام رضا علیه السلام)، و در رأس سده سوم، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی بوده‌اند».

برادر کوچک‌تر ابن اثیر، عزالدین علی بن اثیر جزری، نیز در آغاز حوادث سال ۳۲۸ ق، در کتاب «الکامل فی التاریخ»، کلینی را نخستین دانشمندی دانسته که در آن سال چشم از جهان فرو بسته است و می‌نویسد: «محمد بن یعقوب ابوجعفر کلینی - که از پیشوایان شیعه و دانشمندان آنها بود - در این سال وفات یافت».

ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ ق) در کتاب مشهورش؛ «لسان المیزان» که شرح حال علمای اهل سنت و گاهی هم علمای شیعه را تا زمان خویش به اجمال و تفصیل

آورده است، دربارهٔ دانشمند بزرگ؛ شیخ کلینی می‌نویسد: «محمد بن اسحاق ابوجعفر کلینی رازی در بغداد ساکن بود و در آنجا از محمد بن احمد جبار و علی بن ابراهیم بن عاصم و دیگران روایت می‌کرد. کلینی از فقهای شیعه و کسی است که بر وفق مذهب آنها، کتاب‌های زیادی تصنیف کرده است». او همچنین در کتاب دیگرش؛ «تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه» گفته است: «ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، از رؤسای دانشمندان شیعه است که در زمان مقتدر (خلیفه عباسی) می‌زیست».

توضیح: ابن اثیر جزری، نام سه برادر دانشمند از علمای اهل سنت است. آنها از مردم جزیره نزدیک موصل بوده‌اند و لقب

جزری منسوب به آنجا است. برادر اول، مبارک بن ابی الکریم اثیرالدین محمد جزری (متوفای ۶۰۶ ق در موصل)، مؤلف کتابهای «النهایه» و «جامع الاصول»؛ برادر دوم، عزالدین علی بن اثیر (متوفای ۶۳۰ ق)، مؤلف کتابهای «اسدالغابه فی معرفه الصحابه»، «اللباب فی تهذیب الأسماء» و «الکامل فی التاریخ»؛ و برادر سوم، نصرالله بن ابی الکریم (متوفای ۶۳۷ ق)، منشی و کاتب، صاحب کتاب «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر» است.

شیخ کلینی کتاب «الکافی» را در طول ۲۰ سال تمام گردآوری کرده است. او برای نقل حدیث شهر به شهر و روستا به روستا به دنبال مشایخ حدیث گشته است و از میان

هزاران روایت منقول، به تعبیر خودش به دنبال «الآثار الصحيحة عن الصادقين» بوده است.

کتاب «الکافی» او، در مجموع شامل ۳۵ کتاب است. ولی عموم مردم، بیشتر با بخش «اصول کافی» آن تقریباً آشنا هستند؛ چون این بخش بارها توسط چند نویسنده از جمله: مرحوم دکتر سید جواد مصطفوی، مرحوم آیت‌الله محمباقر کمره‌ای، و دقیق‌ترین ترجمه آن از آقای حسین استادولی است که توسط نشر «دار الثقلین» منتشر شده است.

در حالی که اهمیت «الکافی» بیشتر به «فروع» آن است که مشتمل بر یک دوره روایات فقهی است که اساس فقه شیعه را

تشکیل می‌دهد. فروع کافی در ۵ جلد، شامل ۲۷ کتاب فقهی است که هر کدام دارای ابواب و موضوعات خاص خود است.

البته «روضه کافی» ایشان نیز (در مواعظ، اخلاق و تاریخ) توسط جناب سید هاشم رسولی محلاتی نیز سال‌ها پیش به فارسی ترجمه شده است.

کلینی از علمای زمان غیبت صغری است و وفات او در سال ۳۲۹ یعنی ۶۹ سال پس از وفات حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اتفاق افتاده و قبرش در «باب الکوفه» بغداد مشهور است.

بیست و دوم

باید توجه داشت که خود محدّثان شیعه، ملتزم نبوده‌اند تمامی مجموعه روایاتی که گردآورده‌اند، صحیح و درست است؛ زیرا اولاً عنوان «صحیح» را بر مجموعه‌ی روایی خویش ننهاده‌اند، ثانیاً ملاک صحت و سقم روایات و احادیث منقوله را در مقدمه یا در خود احادیث یادآور شده‌اند، که مطابق بودن با قرآن و مخالف نبودن با آن، از آن جمله است، ثالثاً دسته‌بندی روایات و احادیث، بر اساس صحیح، ضعیف، مرفوع، مرسل، حسن، موثق و... خود گویای این حقیقت است که «محدّث» در مقام نقل و گردآوری «میراث کهن فرهنگی» از جمله احادیث و روایات بوده است، نه ضرورتاً ملتزم به صحت و

درستی تک تک آن‌ها، رابعاً از جمله ملاک صحت یک روایت و حدیث این است که متعارض با روایت و حدیث دیگری نباشد، در حالی که در یک مجموعهٔ روایی گاهی اخبار متعارضی دیده می‌شود که ضد هم یا نقیض همدیگرند! از همین جا معلوم می‌شود که خود محدث ملتزم به صحت همهٔ روایات منقولش نیست.

باتوجه به نکات فوق، خوانندگان مجموعهٔ روایات «کتب اربعه»، یا غیر آن، مانند: «الوافی» فیض کاشانی؛ «الوسائل» شیخ حرّ عاملی؛ «البحار» علامه مجلسی؛ «المستدرک» حاجی نوری و امثال آن‌ها، هرگز نباید توقع و انتظار صحت و درستی همهٔ آن منقولات را داشته باشند. چون

چنین محدثانی در صدد گردآوری همهٔ احادیث موجود بوده‌اند، نه ضامن صحت صددرد همهٔ آنها.

حال بر گردیم به مجموعه روایات کلینی به نام «الکافی». البته هر دانشور و کتابخوانی دوست دارد آنچه را که در کتاب‌ها می‌خواند درست و بجا و به دور از دروغ و خرافه باشد. اما اگر در کتابی که صبغهٔ دینی دارد و به ویژه که نام حدیث هم بر آن گذاشته شده، امری غریب و دور از منطق صحیح را ببیند، ناچار باید در مقام تحقیق و در صدد جویای صحت و یا سقم آن برآید و چندان هم آشفته و یا شگفت‌زده نشود!

بیست و سوم

در میان جوامع حدیثی، گاهی احادیث عجیب و غریبی دیده می‌شود که نه تنها نپذیرفتنی است، بلکه وسیله و بهانه‌ای می‌شود برای کسانی که تمام کاسه و کوزه‌های کاستی‌ها و ناکامی‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بر سر اصل دین که قرآن و سنت رکن اساسی آن است، بشکنند! تا از طرفی، دیگر احادیث آن مجموعه را زیر سؤال برده باشند، و از طرف دیگر، مؤلف آن اثر را بی‌اعتبار، ناآگاه و یا خرافی جلوه دهند! - البته در این میان، نقش تقابل‌ها و ستیزهای سیاسی و جمود و خمود متحجران شبه‌اخباری را نباید نادیده انگاشت - ولی به هر حال نمی‌شود شماری

از واقعیت‌ها را نادیده انگاشت، و یا دست
روی دست گذاشت و هرگونه نابسامانی در
متون را به حساب غرض و مرض‌های قومی
و یا مذهبی گذاشت!

در اینجا فعلاً یک نمونه از این دست روایات
غریب و شگفت‌انگیز که بسترساز تمسخر و
مضحکه و حتی سبب تحقیر محدثین هم
می‌گردد، بیان می‌شود: مرحوم کلینی در
الأصول من الکافی، جلد ۱، صفحه ۲۳۷،
حدیث ۹، حدیث ضعیفی که راوی آن سهل
بن زیاد که متهم به غلو، کذب و حماقت
است، نقل می‌کند (ر.ک: رجال الکشی،
صص ۱۰۸ و ۷۹۲، چاپ وزارت ارشاد، تحقیق
محمدتقی فاضل میبدی و سید ابوالفضل
موسویان)، و در انتهای آن حدیث، سخن از

حِمَارِ (دراز گوش / الاغ / خر) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام «عَفِير» به میان می‌آورد که: پس از وفات پیامبر، افسار خود را گسیخت و می‌تاخت تا به چاه بنی خَطْمَه در محله قُبا رسید و خود را در آن افکند، و همان جا هم قبر او شد!

آن‌گاه مرحوم کلینی در پایان آن حدیث، به مناسبت سخن از سرنوشت کذائی خر پیامبر! روایتی مرفوعه (بدون ذکر افراد راویان آن) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل می‌کند که بسیار بحث‌برانگیز و مایهٔ تعجب است!

«و رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ الْحِمَارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي! إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ! عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ! أَنَّهُ كَانَ مَعَ نُوحٍ مِنَ السَّفِينَةِ، فَقَامَ

إِلَيْهِ نُوحٌ قَدْ مَسَحَ عَلَى كَفَلِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ
 هَذَا الْحِمَارِ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمَهُمْ!
 فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي ذَلِكَ الْحِمَارَ!!!؛ و روایت
 شده که امیرمؤمنان علی - علیه السلام -
 فرمود: آن خر با رسول خدا - صلی الله علیه
 و آله و سلم - حرف زد و گفت: پدر و مادرم
 فدایت! پدرم از پدرش از جدش از پدرش
 برایم نقل کرد که او در آن کشتی [نجات
 بخش] با نوح بود، و نوح برخاست و دست به
 کفل او کشید و فرمود: از پشت این خر،
 خری بیرون می‌آید که سرور و خاتم
 پیامبران بر او سوار می‌شود، و سپاس خدای
 را که مرا همان خر قرار داده است!!!»

بیست و چهارم

در باره حدیث افسانه‌وار «سلسلة الحمار» چند نکته شایان ذکر است که در ذیل آمده است.

نکته اول: شاید مرحوم کلینی آن را از روی مزاح و طنز در پانوشت (حاشیه) کتابش آورده باشد و توسط کاتبان بعدی در متن قرار گرفته باشد! و یا اینکه اصلاً کاتبان بعدی آن را با هر انگیزه‌ای افزوده باشند!

نکته دوم: معمولاً مبنای کلینی بر نقل روایات - هرچند ضعیف - به صورت معنعن (ذکر نام راوی و نقل آن از راوی دیگر) است؛ به همین دلیل، احتمال اینکه این

افسانه توسط دیگران داخل در مجموعهٔ حدیثی او شده باشد، منتفی نیست!

نکته سوم: این خبر را «دیاربکری» از مورخان اهل سنت در کتاب «تاریخ الخمیس»، ج ۲، ص ۱۸۷، از کتاب «حیات الحیوان» به نقل از «ابن عساکر» آورده است و احتمال می‌رود که کلینی یا کاتبان بعدی، این خبر را از منابعی گرفته باشند که ابن عساکر آن را گرفته است.

ولی به هر حال این افسانه از طریق اهل سنت نیز نقل گردیده است، لذا آنان نباید تنها کلینی را به خاطر نقل چنین روایتی سرزنش کنند! که خود نیز در نقل آن شریک هستند! و اینکه با تعبیر «رُویَ» -

روایت شده» آمده است، نمی‌توان مشخصاً
ناقل اصلی آن را شناسایی کرد.

نکته چهارم: باتوجه به متن این حدیث؛
سازنده آن، آن را برای تحقیر محدثین آورده
است که سلسله‌ای از خران را در ردیف و
هم‌پای آنان به عنوان محدث ذکر کرده
است!

نکته پنجم: ممکن است هر خری، مادرش
را بشناسد، چون مدتی از پستانش شیر
نوشیده و دوران گرگی‌اش را با او گذرانده
است! ولی چگونه یک خر، پدرش را که در
میان گله خران در گذار و گذر است،
می‌شناسد؟! آن هم به گونه‌ای که پدر هر
خری از پدرش! و او نیز از پدرش و جدش!
به صورت سلسله‌وار! حدیثی را آن هم در

فضیلت خریّت خویش! از نوح پیامبر (علیه السلام) نقل کنند که آخرینشان مرکب پیامبر خاتم می شود؟!

نکته ششم: اگر فرضاً فاصله زمانی میان پیامبر اکرم (صلی علیه و آله و سلم) تا نوح نبی (علیه السلام) را هزار و ۸۰۰ سال بدانیم (اگرچه گفته شده این فاصله بسی بیشتر است، از جمله در اکتشافات پروفیسور وولی، طوفان نوح در حدود ۳ هزار و ۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به وقوع پیوسته است که این تاریخ با تورات نیز همخوانی دارد (ترجمه ۲۰ جلدی المیزان، ج ۴، ص ۲۲۱)، نتیجتاً فاصله طوفان نوح با زمان فوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حدود ۴ هزار سال می شود، و متوسط

طول عمر هر خری را ۳۰ سال فرض کنیم که از یکدیگر به صورت مسلسل جدّ اندر جدّ! حدیث نقل کرده باشند! جمعاً ۶۰ محدث خر را تشکیل می‌دهند! حال با اوصاف خریّتی که دارند و هیچ کدام هم به حکم خریّتی، پدر و جدّ پدری خویش را نمی‌شناسند، چگونه این سلسله خران، ناقل خبری یکدست از نوح پیامبر (علیه السلام) می‌شوند؟!

نکته هفتم: سازنده این خبر خرافی که آن را به وجود مقدّس امیرمؤمنان و مولای متقیان علی (علیه السلام) نسبت داده یا از دشمنان آن بزرگوار بوده که خواسته است آن را در مقابل حدیث صحیح «سلسله الذهب» و یا برای لوٹ کردن آن حدیث

ساخته باشد، و یا از طرف دوستان نادان و
احمقی جعل شده باشد که آسیب و زیانشان
کمتر از دشمنان کینه‌توز برای راه و رسم آن
حضرت و اولاد طاهرینش (علیهم السلام)
نیست.

درخواست مؤلف

از دوستان ارجمند اهل مطالعه می‌خواهم یکبار دیگر این سلسله مباحث مربوط به «ملاک‌های حدیث‌شناسی» را که با ذکر مقدمه‌ای در قالب ۲۴ حلقه متناسب با فضای مجازی، ارائه نموده‌ام بازخوانی فرموده و مورد نقد قرار دهند، سپس نقدشان را از طریق لینک زیر برای من ارسال کنند.

<http://kooshaa.ir/page/tamas>